

گفت و گو با نوجوان موفق در عرصه های علمی و هنری

## از زمان هم جلوزن



توسعه ای در آموزش شهر



## لایه ی اوزون، کرم ضد آفتاب زمین

تا حالا آفتاب سوخته شده اید؟ پوست بعضی از افراد (مخصوصاً آن هایی که ...

## کوله پشتی



- ۲ آی دزد! وای دزد! داستان کودک
- ۳ کمیک
- ۳ سنگ / شعر نوجوان

### محافظ کهکشان

بازی موبایلی این هفته

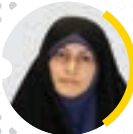
### ساک هدیه با چوب بستنی

کاردستی این هفته

### نان آور

معرفی کتاب این هفته

منیره هاشمی (باغ شعر)



### تویک مهندسی

امروز ساختی این شکل سخت را حتی نداشتی برگار و گونیا پس نقشه ات کجاست خیلی عجیب شد یک شکل ساختی از توی ذهن خود تویک مهندسی حرفم دروغ نیست این نار نازکت یک شکل هندسی ست ●

- نام انیمیشن: کلاوس Klaus
- تاریخ انتشار: ۲۰۱۹
- مدت زمان: ۹۶ دقیقه
- شرکت سازنده: The SPA Studios
- Aniventure
- Atresmedia Cine
- کشور سازنده: اسپانیا
- کارگردان: سرخیو پابلوس Sergio Pablos
- بازیگران مطرح: Rashida Jones, Joan Cusack, J. K. Simmons
- جوایز و افتخارات: نامزد اسکار ۲۰۲۰

برای هم نامه بنویسند و همدیگر را به یاد بیاورند. واقعاً کار سختی است! نه؟ اتفاقی که در داستان پستی جوان می افتد این است که بچه های شهر رؤیاهایشان را فراموش نکرده اند. آن ها برای مرد مهربان شهر، یعنی بابائول، نامه می نویسند و او را به یاد می آورند. همین اتفاق کوچک باعث می شود نامه ها کم کم به پرواز در آیند و کینه و نفرت در شهر جای خود را به دوستی و مهربانی دهد. سردی شهر به مرور از بین می رود و آدم ها همدیگر را به یاد می آورند. پس انگار نامه ها می توانند معجزه کنند، درست مثل وقتی که می فهمیم حتی با یک گل هم بهار می شود! ●

## بایک گل بهار می شود!

نامه ها همیشه معجزه می کنند. کلمات که روی کاغذ نوشته شوند، قدرشان زیاد می شود، خیال را به پرواز درمی آورند، ناگفتنی ها را می گویند و حال آدم خوب می شود. هم نامه نوشتن و هم نامه خواندن از کارهای متفاوت و زیبا در زندگی هر کسی است که می تواند احساسات زیادی به آدم منتقل کند و خاطرات جدیدی بسازد. نامه ها چیزهایی هستند که به ما می گویند: «هیچ وقت قرار نیست فراموش شوی!» پس اگر خواستید نشان بدهید هنوز خیلی از آدم ها و خیلی از چیزها را فراموش نکرده اید و به یادشان هستید، حتماً برایشان نامه بنویسید. مطمئن باشید نامه ها معجزه می کنند.

داستان پویانمایی «کلاوس» درباره ی آدم هایی است که همدیگر را فراموش کرده اند. یک شهر در جزیره ای دورافتاده آدم هایی دارد که در حال جنگ با هم اند و به جز حس کینه و انتقام، حس دیگری در وجودشان نیست. ماجرا از جایی شروع می شود که یک پستی جوان از پایتخت به شهر متروک و دورافتاده ی آن ها فرستاده می شود تا دفتر پست را دوباره در آنجا راه بیندازد. پستی جوان پسری مرقه است که در یک خانواده ی ثروتمند به دنیا آمده است و پدرش بزرگ ترین شرکت پستی دنیا را دارد. پدر برای اینکه پسرش را به کار کردن وادار کند، او را به این جزیره می فرستد و شرط می گذارد که اگر بتواند بیش از چند هزار نامه پست کند، اجازه دارد به خانه بازگردد و از ارت محروم نخواهد شد. مشکل از جایی شروع می شود که پستی جوان در این شهر عصبانی، باید مردم را وادار کند

طیبه ثابت (سلامانه)



### دنبال گنج باشید

بعد از یاد خدای بزرگ و مهربان، و سلام به همه ی دوستان، امیدواریم حال همه ی بچه ها در هر جای دنیا به ویژه شما طرفداران «کوله پشتی» خوب و خوش باشد. از قدیم گفته اند و شنیده ایم: «هیچ گنجی بی رنج به دست نمی آید». توی کتاب ها خیلی خوانده ایم و توی فیلم ها درباره ی گنج و سختی های راه جویندگان آن بسیار دیده ایم. راستی، نظر شما درباره ی این موضوع چیست؟ اصلاً به نظر شما گنج چه شکل هایی دارد و گنج واقعی که هیچ نیرویی نتواند آن را از دست ما ببرد، چه شکلی است؟ راستش، ما به دنبال آن گنجیم. حتماً دارید به حرف های من می خندید و می گوید این چیزها مال توی کتاب ها و فیلم هاست. نه بچه های عزیز! باز هم حرفم را تکرار می کنم و مطمئن هستم شما، فقط شما، هستید که می توانید به ما کمک کنید آن گنج هایی را که «کوله پشتی» به دنبال آن هاست پیدا کنیم. می پرسید چطور؟ برایتان توضیح می دهم. الان تابستان است و فصل اوقات فراغت شما. تا دلتان بخواهد، وقت آزاد دارید. ما به دنبال گنج هایی هستیم که توی رؤیا و فیلم های خیالی نیستند بلکه آن قدر واقعی اند که می توانید آن ها را در «کوله پشتی» ببینید. (از همه ی شما می خواهیم بچه هایی را که در تعطیلات تابستانی شان مشغول فعالیت سالم و آموختن حرفه و شغلی هستند به ما معرفی کنید چون آن ها نشانی آن گنج را می دانند). به ۳ نفر از شما به قید قرعه هدایایی از طرف «کوله پشتی» اهدا می شود. ●



**باشگاه مخاطبان**  
دوست هزمنده می! اگر اهل نوشتن شعر و داستان هستی، می توانی عضو باشگاه مخاطبان بشوی و آثارت برای نشرته ی «خودت» کوله پشتی» بفرستی.



پنجره )

## کوله پشتی

۴شنبه  
۱۳۹۰/۰۷/۲۵  
۱۳۹۰/۰۷/۲۳

طاهر عرفانی (کاردستی)

### ساک هدیه با چوب بستنی

- می توانی با دور ریختنی های چوب بستنی مثل چوب بستنی، یک ساک هدیه در دست کنی. فقط کافی است با کمی خلاقیت، اطراف خود را خوب ببینی. دهانه ی قوطی یا جعبه را با پیچی پرش دهید. طول آن باید از طول چوب بستنی کوتاه تر باشد. بعد از پرش، دورتادور آن را چسب چوب بزنید و چوب های بستنی را روی آن بچسبانید. بعد از اتمام بدنه، با رویان به دلخواه تزئین کنی. برای دسته ی ساک، از داخل جعبه رویان با گل های مصنوعی بچسبانید. در پایان، گل های مصنوعی را در میان آن قرار دهید.



علیرضا یونانی (باغچه سازی)

### محافظ کپکشان

داستان بازی این هفته درباره ی سفینه ای فضایی است که از کپکشان در برابر هجوم و حمله ی دشمنان محافظت می کند. شما به عنوان محافظ کپکشان و کشی می توان هدایت کننده ی سفینه است باید به جنگ دشمن هایی بروید که در حال حمله به سرزمین های ما هستند. بازی Insect Invaders در مجموع ۶۰ مرحله دارد و به ۲ دسته مرحله های آبی و قرمز تقسیم می شود. در مرحله های آبی رنگ، باید بتوانید چند دسته از موجودات فضایی را که به شما حمله می کنند شکست دهید. در مرحله های قرمز نیز پس از شکست دشمن های عادی، به رئیس آن ها می رسید. باید او را هم از بین ببرید تا مرحله را تمام کنید. هر قدر به مرحله های بالاتر برسید، دشمن های شما هم قوی تر می شوند و تعدادشان هم افزایش می یابد. پس باید سفینه تان را قوی تر کنی. در کل، ۱۰ سطح برای قدرتمندتر کردن سفینه در بازی وجود دارد که با جمع کردن امتیاز در مرحله ها، می توانی آن ها را بخری. دشمن های فضایی به زمین ما حمله کرده اند. وقت آن رسیده است که با اسکن کد پایین، بازی را نصب کنی و به جنگشان بروی!



اسکن کنی



محسنی اناری (کیمک)



چند روز پیش، دوستام، رب خوبه باور دنگه، بی توئی کومج بازی کنیم، بیرون می توم، خوب بره بیستم، یکمیشون گفت بترسو...



کتابخانه کپکان



کتابخانه نوجوانان



kids



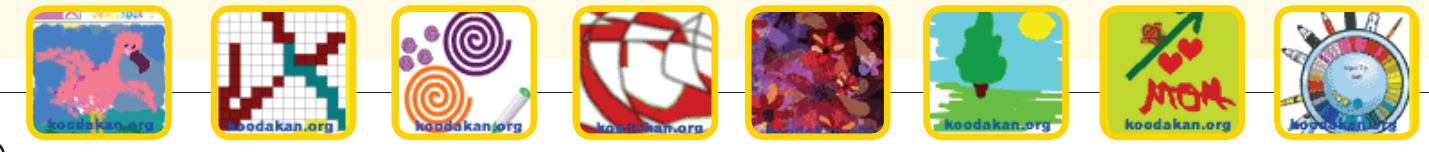
غزله حسین زور

درجه

چشمان خورده است و در آن گشتی زده بید. این سایت که از مطرح ترین فعال ترین و پرمخاطب ترین شبکه های اینترنتی در حوزه کدک و نوجوان به شمار می رود، خدمات بسیاری برای فرزندان در سنین مختلف ارائه می کند که باعث می شود آن ها در محیطی تعاملی، با طراحي ساده، و آسان، به همراه والدین خود از امکانات متنوع استفاده کنند.

پروانه سریع، کارشناس علوم پزشکی، و همسرش که مسئولیت راه اندازی و اداره ی این پایگاه آموزشی سرگرمی را بر عهده دارند، بر این باورند پرورش فکسر، مهارت در کلام و افزایش مهارت های جسمانی نیازمند ابزار است. این زوج با هدف دسترسی سریع والدین به منابع و ابزار مهارتی کودکان این سایت را طراحی کرده اند. همچنین ایجاد بانک

اطلاعاتی از مراکز که خدماتی برای کودکان و نوجوانان ارائه می دهند، از اهداف بلندمدت آن هاست. با ورود به شنای www.koodakan.org با محیطی ساده اما جذاب رویه روی می شوید که موضوعات متنوعی را از طریق دسته بندی در اختیار تان قرار می دهد. با انتخاب هر دسته، صفحه های طرح و رنگ متفاوت پیش رویتان باز می شود.



## آی دزد! وای دزد!



لیلا خانی (موسیقی)

گر به سیاه صدایی شنید، مثل همیشه با زیانتش دست هایش را بسپید و گفت: «تو کی هستی؟ این وقت شب روی پشت بام چه کار می کنی؟» یک دفعه سایه بزرگ تر شد. مرد سیاه پوش همان طور که طنابی را به دودکش روی پشت بام گره می زد گفت: «من دزدم. امدام دزدی.» گربه ترسید و جیب و دادر آه انداخت: «ای دزد وای دزد!»

این تازه اول ماجرا بود. دزد دوید و آهسته دم دهان گربه را گرفت و گفت: «هیس! اگر سر و صدا کنی، تو را هم می دزدم.» گربه که حساسی ترسیده بود، از ترس، صورتش مثل کچ سفید شد.

گربه که ساکت شد، دزد بدجنس طناب را دور دودکش محکم گره زد و آهسته شروع کرد به پایین رفتن. کجا؟ در صدوقچه را باز کرد، فرج و قورچی راه افتاد که بیاد و بیین خب صدوقچه قدیمی بود و لولهایش حساسی صدا می دادند. ننه جان هم حال و حوصله ی این را نداشت که روغن برادر و لولها و قفل ها را روغن کاری کند.

صدای فرج و قورچی، ننه جان را از خواب های شیرین بیرون کشید. ننه جان تا چشمش را باز کرد، دزد را دزد! همسایه ها با شنیدن سر و صدا شستشان خبر دادند که دزد آمده است و نوبی که چشم به هم زدند، همه ی اهالی محل نوبی حیاط خانه ی ننه جان جمع شدند و دزد بدجنس را که دمش را گذاشته بود روی کولش و دمش را از طناب بالا می رفت تا فرار کند گرفتند و با همان طناب، دست و پاهایش را طناب پیچ کردند و دزد را دست و پایشته و دهان بسته تحویل پلیس دادند. دهانش و شکرین می دید و دزد بدجنس تند و وسایل ننه جان را نوبی می ریخت. گلدان قدیمی، قوری لبطلایی، سماور زغالی گل دار و کلی خرت و پرت دیگر.

یک دفعه چشم دزد به صدوقچه ی قدیمی کنار اتاق افتاد.

خلاصه، همه چیز که آرام شد و به قول معروف آب ها از آسیاب افتاد، ننه جان از اهالی محل و گربه سیاهه و آقای پلیس تشکر کرد و رفت سراغ کون و وسایلش را یکی یکی بیرون آورد و گذاشت سر جایشان، تشش میسی، قابلمه ی برنجی، سماور زغالی، آفتابه ی قدیمی و ... بعد هم در صدوقچه را فرج و قورچی بست و دوباره رفت خوابید و بقیه ی خواب ۷ شاهرزاده با قصر طلایی و اسب سفید را دید.

بخش کتابخانه (به ۲ زبان فارسی و انگلیسی) شامل تعداد زیادی کتاب است که مطالعه ی آنلین آن ها لذت بخش خواهد بود. همچنین قسمت بازی های آنلاین و آموزش بازی های گروهی و فیزیکی از دیگر بخش های جذاب سایت «کودکان» محسوب می شود. لطیفه، چیستان، ضرب المثل، نقاشی، کاردستی، شعر، جدول و اخبار و مقالات مرتبط با کودکان در



## از زمان هم جلوبزن

گفت و گو با نوجوان موفق در عرصه های علمی و هنری



طیبه نازک (موسیقی)

این یک واقعیت و اصل فراموش نشدنی است که اگر در نوجوانی علاقه مندی هایمان را کشف کنیم و در زندگی خود هدف و برنامه ی درستی داشته باشیم، موفقیت مثل ستاره ی درخشان، برای ما سوسو خواهد زد. ما تلاش و راهنمایی گرفتن از استادان تجربه یه، به پیشرفت های خوبی می رسیم. در این تعطیلات طلایی که فرصت خوبی برای شناسایی و رشد استعدادها و علاقه مندی های ما است. کم نیستند کودکان و نوجوانانی که هنوز نمی دانند از تعطیلات خود چگونه مفید استفاده کنند. اگر دوست دارید با نوجوان موفق آشنا شوید که توانسته است به خوبی از علاقه مندی هایش در جهت پیشرفت علمی و هنری خود استفاده کند، این گفت و گو را بخوانید.

● برای خوانندگان «کوله پشتی» خودت را بیشتر معرفی کنی؟  
● مهتاب خاویان قدیانی هستم، دانش آموز پایه ی هشتم مدرسه ی شاهد مانده، ناحیه ی ۴.

● شنبه یادم علاوه بر اینکه در درس و مدرسه شاگرد نمونه و ممتازی هستی، در عرصه های مختلف علمی و هنری و اجتماعی هم خیلی فعالی. برای ما درباره ی فعالیت هایت توضیح می دهی؟

● من در رشته ی تکواندو صاحب «بوم دو» هستم و در مسابقات تکواندو دوام دوم شده ام. در رشته های علمی، در کارگاه علوم آزمایشگاهی عضو فعال کلاس تشریح پژوهشهای رویان هستم. با ۶ نفر دیگر در مسابقه ی جهانی «سرن» طرحی درباره ی ذرات ریزاتمی الکترون و پروتون ارائه کردیم که پذیرفته شد و برام certificate از آلمان فرستادند. در جشنواره ی زیست فناوری استان شرکت کردم.

● من در رشته ی تکواندو صاحب «بوم دو» هستم و در مسابقات تکواندو دوام دوم شده ام. در رشته های علمی، در کارگاه علوم آزمایشگاهی عضو فعال کلاس تشریح پژوهشهای رویان هستم. با ۶ نفر دیگر در مسابقه ی جهانی «سرن» طرحی درباره ی ذرات ریزاتمی الکترون و پروتون ارائه کردیم که پذیرفته شد و برام certificate از آلمان فرستادند. در جشنواره ی زیست فناوری استان شرکت کردم.

● من در رشته ی تکواندو صاحب «بوم دو» هستم و در مسابقات تکواندو دوام دوم شده ام. در رشته های علمی، در کارگاه علوم آزمایشگاهی عضو فعال کلاس تشریح پژوهشهای رویان هستم. با ۶ نفر دیگر در مسابقه ی جهانی «سرن» طرحی درباره ی ذرات ریزاتمی الکترون و پروتون ارائه کردیم که پذیرفته شد و برام certificate از آلمان فرستادند. در جشنواره ی زیست فناوری استان شرکت کردم.

● من در رشته ی تکواندو صاحب «بوم دو» هستم و در مسابقات تکواندو دوام دوم شده ام. در رشته های علمی، در کارگاه علوم آزمایشگاهی عضو فعال کلاس تشریح پژوهشهای رویان هستم. با ۶ نفر دیگر در مسابقه ی جهانی «سرن» طرحی درباره ی ذرات ریزاتمی الکترون و پروتون ارائه کردیم که پذیرفته شد و برام certificate از آلمان فرستادند. در جشنواره ی زیست فناوری استان شرکت کردم.

● من در رشته ی تکواندو صاحب «بوم دو» هستم و در مسابقات تکواندو دوام دوم شده ام. در رشته های علمی، در کارگاه علوم آزمایشگاهی عضو فعال کلاس تشریح پژوهشهای رویان هستم. با ۶ نفر دیگر در مسابقه ی جهانی «سرن» طرحی درباره ی ذرات ریزاتمی الکترون و پروتون ارائه کردیم که پذیرفته شد و برام certificate از آلمان فرستادند. در جشنواره ی زیست فناوری استان شرکت کردم.

● من در رشته ی تکواندو صاحب «بوم دو» هستم و در مسابقات تکواندو دوام دوم شده ام. در رشته های علمی، در کارگاه علوم آزمایشگاهی عضو فعال کلاس تشریح پژوهشهای رویان هستم. با ۶ نفر دیگر در مسابقه ی جهانی «سرن» طرحی درباره ی ذرات ریزاتمی الکترون و پروتون ارائه کردیم که پذیرفته شد و برام certificate از آلمان فرستادند. در جشنواره ی زیست فناوری استان شرکت کردم.



یادم برورسی پایه میکروگرافیک موجودات با باری میکروسکوپ و الان من عکاسی حشرات ریزی مثل عنکبوت ها را شروع کرده ام



چون عکاسی هم یک نوع خوب دیدن برای کشف جزئیات یک واقیعت است.

● با توجه به علاقه مندی های شما به عکاسی چه صحبتی برای علاقه مندان داریم؟

● باید برای کار وقت بگذارند و با حوصله، بهترین لحظه را با دوربین شکار کنند.

● بهترین عکاسی که گرفته ای از چه بوده است؟

● در سفری که به جاپهار داشتیم، عکسی از تمساح های کوچک گاندو گرفتم که خیلی جالب بود.

● چه آرزوهایی دارید؟

● دوست دارم فرد موفق و مفیدی برای خانواده و مردم کشورم باشم.

● اگر حرف نکته ای داری، می توانی مطرح کنی.

● من از همه استادانم در پژوهشهای رویان ساحل تحریر، بهروز افتخارزاده، مهدی توکل زاده، فرهاد فرخ فر و خانم تربتی و استادانم در زمینه تکواندو خانم بتول هاشمی و مزگان محرم تشکر و قدردانی می کنم.

● فکرمی کنی چه ارتباطی بین عکاسی و پزشکی وجود می تواند داشته باشد؟

● خب، من دوست دارم در کنار فعالیت علم پزشکی، هنر عکاسی را هم بلد باشم

## کوله پشتی

۴شنبه  
۱۳۹۰/۰۷/۲۵  
۱۳۹۰/۰۷/۲۳

### منتظران هستیم

دنیای نوجوانی فقط ۴ فصل ندارد. فصل پنجم پرشش است. پرشش هایی که واقعا به یک مشاور پرشش های مصمیم نیاز دارند. پرشش های فصل پنجم نوجوانی تان را برای «سنگ صبوره» بفرستید.



وقتی تصمیم می گیری بر روی یک موضوع تمرکز کنی، باید در آن موضوع مریض شده اند، به ترس ما قافله ی خود را بگذاریم

ایستگاه )



نان آور (نویسنده)



عاصمی ماهیان پوسی (فلس خرد)

### سنگ

سنگ افتاده بود و حالی داشت حال سنگی که جایی افتاده است در کجا گوشه خیابانی یا نه در انتهای یک جاده است سنگ نه اهل جنگ و دعوا بود نه دلش در بی کمی پرتاب سنگ با اینکه سنگ بود و سیاه دلش اما زلال همچون آب دستش اما رسید و بعد از آن سنگ در دست چایه جا شد زود لحظه ای بعد سال خونینی بخدا داشت حرف می زد سنگ: خسته ام خسته از بشر دیگر



ایستگاه )



# توهّم



بهاره فاتحی نیا  
دانش‌آموز

اگر بفهمند تب دارم چه؟ اگر شک کنند که بیمارم... مامان توی این جور مسائل خیلی تیز است. تا توی چشم هام نگاه کند بو می برد خبری شده است و دارم پنهان کاری می کنم. سریع می گذارد کف دست می آید و همه چیز به هم می خورد! لعنت به این کرونا! چند وقتی هست نگذاشته آب خوش از گلویمان پایین برود.



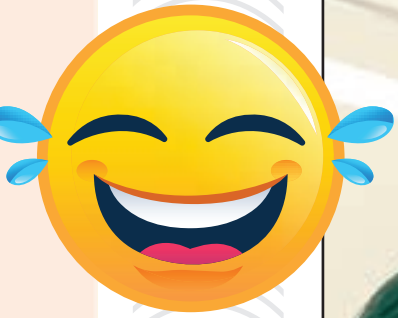
مامان دماسنج را از دهنم بیرون می کشد و می گوید: «چه جوری وقتی تب سنج تو دهنه می تونی حرف بزنی؟! بعد ادامه داد: «حالا که این حرف هارو مریم می زد، این قدر تعجب نمی کردم»



( آواز آرسالی )

## ایموجی

ایموجی های زیبا  
تو ماشین اند همین جا  
می پرند بالا بالا  
بابا که آن ها را دید  
هر سه تایی را خرید  
زرد، آبی و سفید  
یکی خوابه یکی نه  
یک می خنده قهقهه  
چه سر گرمیه به به  
فنرهای رنگارنگ  
ایموجی های قشنگ  
حرف می زنند دندگ دنگ



( اشکان جلایری ده ساله )

## تنهایی

این روزها فرصت یافته ام به چیزهای مهمی فکر کنم که قبلاً آن ها را مهم نمی دانستم. فکر کردن خیلی خوب است. خیلی از بچه ها وقتی از بزرگ ترها می شنوند که «کمی فکر کن»، معنی این توصیه را نمی فهمند اما من به این نکته ی مهم رسیده ام. بله، من در تنهایی فکر کرده ام و فکرهایم را الان دارم می نویسم.

برای من که تک فرزندم، این قرنطینه از همه سخت تر می گذرد. تا دیروز، مادرم که معلم است، بیشتر وقت خود را با دانش آموزانش به صورت مجازی می گذراند. پدرم هم بیشتر وقت ها سر کار است. خداوند! آخر چقدر تنهایی کتاب بخوانم و تلویزیون تماشا کنم؟

کاشکی کرونا این قدر همه گیر نمی شد. کاش می شد از این در حیات پا را بیرون گذاشت و هوای تازه ی پارک را بی ترس نفس کشید. این روزها در خانه نشسته ام و می نویسم.

دوست دارم نوشته ام را همه شما بخوانید تا متوجه شوید دوستی و همدیگر را دیدن چقدر برای ما خوب است. بیایید بعد از ناپودی بیماری کرونا، قدر با هم بودن را بیشتر بدانیم و با هم هیچ وقت قهر نکنیم. دوباره همه در سکوت به یک شب دیگر رسیدیم. قبل از خواب، هر شب برای همه ی مردم جهان دعا می کنم تا از این ویروس در امان باشند. خدایا! من مدرسه ی کوچک و کم امکاناتم را دوست دارم، من معلم ها و هم کلاسی هایم را دوست دارم.

خدایا! درست است که می توان به صورت مجازی درس کتاب ها را یاد بگیرم اما به صورت مجازی نمی توانم درس اخلاق و مهربانی را از دوستان و معلم یاد بگیرم. بعضی وقت ها با خودم فکر می کنم بچه هایی که تلفن همراه ندارند یا توان خریدنش را ندارند چگونه درس یاد گرفته اند. خدایا! تو کمکمان کن تا دوباره به مدرسه برویم.



( سحر خاموشی، دوازده ساله از خواف )

## صدای سکوت

یک شب خوابی عجیب دیدم. در خواب مردی که ۲ جعبه در دست داشت از من پرسید: «کدام جعبه را انتخاب می کنی؟» من ۲ جعبه را گرفتم و نگاهی به آن ها انداختم. هر ۲ جعبه شبیه هم بودند. یکی را تکان دادم. صدای تلق و تلوک در گوشم پیچید. پیش خودم فکر کردم حتماً سکوت نشانه ی پوچی و باصدایی نشانه ی پر بار بودن است. پس آن را که صدا داشت انتخاب کردم و درش را باز کردم. درونش چند قلوه سنگ بود. در آن یکی هم را باز کردم. فکر می کردم درونش خالی است اما جعبه ای پر اسکناس به من نشان داد. سکوت همیشه به معنای خالی بودن نیست.

( محمدمهدی عباسی، سیزده ساله )



## کوله پشتی

۴شنبه  
۲۵ تیر ۱۳۹۹  
شماره ۱۴۱۱ شماره ۲۱۵۲



## پارار طبیعت

وجود دارد. این اشعه همان چیزی است که باعث آفتاب سوختگی شما می شود. اشعه ی ماورای بنفش موجب آسیب رسیدن به چشم ها و سرطان پوست می شود و رشد گیاهان را با مشکل روبه رو می کند.

ما خیلی خوش شانس هستیم چون لایه ی اوزون جلورسیدن بخش بیشتر اشعه ی مضر ماورای بنفش به زمین را می گیرد. ولی گرمای خورشید را به راحتی از خود عبور می دهد. اما سال هاست می شنویم لایه ی اوزون سوراخ شده است!

در واقع، سوراخی در لایه ی اوزون وجود ندارد. لایه ی اوزون در ۱۰۰ سال گذشته آسیب دیده است. ماجرا این است که قطر این لایه ی گازی در بالای بخشی از کره ی زمین کم شده است. نازک شدن لایه ی اوزون مشکل بزرگی است چون حلال مقدار بیشتری اشعه ی ماورای بنفش می تواند از آن بخش رد شود. اما چرا لایه ی اوزون نازک شده است؟ دلیل این اتفاق استفاده ی انسان ها از مواد شیمیایی به خصوص

مامان، من خیلی دلم برای عزیزجون تنگ شده. دامنش را چنگ می زنم. - تو رو خدا هیچ چی به بابا نگو. آگه بفهمه، ما رو نمی بره دیدن عزیزجون. مامان دماسنج را از دهنم بیرون می کشد و می گوید: «چه جوری وقتی تب سنج تو دهنه می تونی حرف بزنی؟! بعد ادامه داد: «حالا آگه این حرف ها رو مریم می زد، این قدر تعجب نمی کردم که از تو می شنوم. عزیزجون آسم داره، ستنش بالاست. بدنش حساسه. آگه خدای نکرده از کسی بیماری بگیره چی؟ فکر می کنی بتونه تحمل کنه و سلامت بیرون بیاد؟ تو که دوستش داری باید بیشتر نگران سلامتش باشی.» - آخه خیلی وقته نرفتم شهرستان. دلم برای عزیزجون تنگ شده

و گفتم: «کمی نفسم داغه.» مامان با تعجب نگاه کرد. لرزش دست هایم بیشتر شد. با خجالت گفتم: «فکر کنم سرما خورده ام.» مامان کمی به صورتم نگاه کرد و زیر لب گفت: «صبر کن.» و سریع از اتاق خارج شد. دلم هری پایین ریخت. با خودم گفتم: «اگر حرفی به بابا بزنی چی؟» بابا خیلی روی عزیزجان حساس است. مطمئنم که بی درنگ همه ی وسایل را از ماشین پیاده و اعلام می کند: «رفتن بی رفتن!» مامان با تب سنج برمی گردد. در اتاق را می بندد و فله تزی تب سنج را می گذارد زیر زبانش. اشک ها از روی گونه هایم می چکند. - مامان، آگه تب داشته باشم یعنی کرونا گرفته ام؟ مامان ساکت است و طبق معمول دست هایم را زده است به کمرش.

مریم کنارم نشست و گفت: «چرا خوشحال نیستی؟ تو که خیلی منتظر چنین روزی بودی!» کجکی نگاهش می کنم و می گویم: «چرا بر چسب بیخودی میزنی؟! خیلی هم خوشحالم. فقط اینکه یک کم استرس دارم.» مامان از توی حیات صدایمان می زند. تا می خواهیم جواب بدهیم، صدایش را بلندتر می کند و دوباره صدایمان می کند. مریم می پرد لب پنجره و سرش را تکان می دهد: «بله مامان خانوم!»

مامان لابد حالا دست هایم را زده است به کمرش و دارد چپ چپ به مریم نگاه می کند. هیچ وقت دوست نداشتم بچه هایم تا این حد حاضر جواب باشند. مامان عجولانه گفت: «سریع جمع کنین، بیاین پایین، راه بیفتیم. می خوریم به گرما و تا برسیم، کباب

مریم دوپاره سرش را تکان داد و برگشت سمت من: «ببر بریم!» در دل بودم. سر دوراهی بدی قرار داشتم. با اکراه بلند شدم. کوله پشتی ام را انداختم روی شانه ام. مریم از این همه لفت و لعاب دادن هایم کلافه شده بود. دوباره سرش را از پنجره بیرون داد و گفت: «مامان! من حاضرم ها! ولی پوپا داره هی فس فس می کنه.» مامان پله ها را دوتا یکی کرد و سریع خودش را رساند به در اتاق و گفت: «چی شده پوپا؟ چه کار شدی پسرم؟» زیر چشمی به مریم نگاه کردم. مامان اشاره کرد که برود بیرون. مریم پشت چشم هایم را نازک کرد و یک وری از اتاق بیرون رفت. وقتی مطمئن شدم پشت در گوش نمی کشد، چشم هایم را پایین انداختم